

آنچه که در پی می آید متن کامل سومین درس گفتار دکتر فاطمه طباطبایی، رئیس انجمن عرفان اسلامی در تفسیر این اثر عرفانی امام خمینی است. درس ایشان از مقاله ششم، مقصد سیزده، فصل سوم کتاب که از صفحه ی ۲۷۴ کتاب آغاز می شود.

امام می فرمایند: "فهم از لوازم فطرت مخموره و از جنود عقل است و حمق از لوازم فطرت محجوبه و از جنود جهل است". (شرح حدیث جنود عقل و جهل ص ۲۷۴)

از این معنا ما متوجه می شویم که اگر فطرت انسان گرفتار طبیعت و گناه و رذائل نشود، فهمیم است. و این به معنای آن است که همه ی انسانها این فهم ذاتی را دارا هستند و فهم ذاتی موجب می شود که شخص سخن حق را بفهمد.

بر اساس نظر امام خمینی(س) مراد از فهم، یا شدت ذكاء و سرعت انتقال است یا صفای باطن؛ و لازمه آن سرعت تفطن و انتقال است. (همان ص ۲۷۴)

اگر انسان براساس فطرت مخموره اش دارای چنین فهم و ادراکاتی باشد، سخن حق را می فهمد و حق را از باطل تشخیص می دهد. و اگر چنین تشخیصی در کسی موجود نیست این امر نشان از این دارد که فرد گرفتار رذائل و مادیات و نفسانیاتش گردیده و این نفسانیت حجاب وی شده و موجب گردیده که قدرت تشخیص حق از باطل را نداشته باشد.

امام می فرمایند اگر مراد از فهم، شدت ذكاء و سرعت انتقال و یا صفای باطن باشد، این صفای باطن فطری است. (همان) اگر کسی صفای باطن را داشته باشد، سرعت انتقال مطالب را نیز دارا می باشد. اگر نمونه ای بخواهیم ذکر کنیم می توان به سخن پیامبرپس از بازگشت از معراج اشاره کنیم که برای همسر خود خدیجه (س) و امیرالمؤمنین (ع) نقل کردند. اینان به خاطر فهم و صفای باطن، حقانیت سخن پیامبر را دریافتند و بی هیچ تعلل و مکثی پذیرفتند. افراد معمولی برای همه ی امور استدلال عقلانی طلب می کنند در حالی که بعضی امور استدلال پذیر نمی باشند. برای مثال وقتی گفته می شود الان روز است، شخصی که از چشم سالم برخوردار است بادیدن آفتاب می فهمد که خورشید دمیده پس روز طالع است و دیگر نیاز به استدلال ندارد. اما کسی که دارای این قوه نیست می گوید استدلال کن تا بر من ثابت شود که روز است. از منظر امام خمینی فهمی که در اینجا مطرح است، فهمی فطری است و خداوند آن را به بشر هدیه کرده است و لازمه ی چنین نعمتی، سرعت انتقال است. (همان) اما چرا فطری است؟ امام می فرمایند:

وجود، دارای تمام اوصاف کمالیه است. پس اگر به کسی تعلق گرفت، همه چیز را داراست چرا که وجود، بسیط است و همه ی کمالات در آن نهفته است. بنابراین به محض آنکه وجود به شخصی افزوده

شد، همه ی کمالات هم به وی داده شده است. اظهار این کمالات در موجودات متفاوت است. انسان به واسطه ی نیروی عقل و قدرت اختیار که به وی داده شده است، می تواند کمالاتی را که در درونش وجود دارد اظهار کند. پس فهم فطری است به این دلیل که لازمه ی وجود است. اگر وجود به کسی تعلق گرفت، همه ی کمالات از جمله فهم را هم داراست اما باید آن ها را شکوفا و ظاهر کند. (این مطلب توضیح جمله امام است که در صفحه ۲۷۴ کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل ذکر شده است)

"اگر مراد از فهم صفای باطن برای ادراک جمال جمیل و روحانیت باشد، واضح تر است زیرا که فطرت بالذات (ذاتاً) توجه کمال مطلق و عاشق جمال کامل است و اگر احتجابات طبیعت نباشد به هیچ موجودی جز جمال مطلق، بالذات و آنچه مربوط به ذات مقدس است، بالعرض متوجه نشود و چشم قلبش به روی احدی از کائنات باز نگردد و در مرآت صافی باطن روحش، نقشه ی موجودی جز حق - جل و علاء- و اسماء و صفات و آثار آن - بما انها آثاره - نقش نبندد و این معنی سلامت قلب است." (شرح حدیث جنود عقل و جهل ص ۲۷۵)

در توضیح این متن باید گفت: اگر منظور از فهم، صفای باطن باشد انسان ذاتاً همیشه متوجه کمال مطلق است و بالعرض به چیزهای دیگر رو می آورد و توجه می کند؛ چراکه فطرت ما عاشق کمال مطلق است و اساساً کمال جو و مطلق جو است. این امر در داستان حضرت ابراهیم(ع) مشهود است. آن هنگام که ستاره ی درخشانی دید و گفت: این پروردگار من است. چون افول کرد فرمود: نه؛ این پروردگار من نیست. سپس ماه را دید و به همین ترتیب عمل نمود. آنگاه خورشید را دید و چنین کرد و فرمود: من افول کنندگان را دوست ندارم. و این بدان دلیل است که انسان فطرتاً امور فانی را نمی پسندد و خواهان امور جاویدان و پاینده است. به همین ترتیب می گویند این فهم از جنود عقل است و این را خداوند در وجود ما قرار داده ما ذاتاً خواهان کمال مطلق هستیم و به هیچ موجودی غیر از کمال مطلق بسنده نمی کنیم.

نمونه دنیایی آن پادشاهانی هستند که یک کشور را به طور کامل تحت سلطه ی خود دارند ولی باز بدان بسنده نمی کنند و خواهان تسلط بر ممالک دیگرند. این فزون خواهی از یک جهت به علت صفت کمال جویی است که در نوع بشر وجود دارد. اما آنها این صفت کمال خواهی را در کشورگشایی قرار داده و مسیر را اشتباه رفته اند. زیرا در حجاب طبیعت گرفتار گشته و هدایت آنها به دست هواهای نفسانی است نه عقل ربانی. انسان با کمال جویی و کمال طلبی رشد می کند؛ اما وقتی دچار تشخیص نادرست شود، در مسیر اشتباهی وارد می گردد. پس قلب سالم قلبی است که در مرآت وجودش (آئینه ی وجودش) چیزی جز کمال و جمال مطلق نقش نبندد.

امام در جایی می فرمایند که **قلب انسان** همانند **آینه دو وجه** دارد. یک وجه آن به سمت عالم بالا و کمال مطلق است که حق در آن منعکس می شود و یک وجه آن به سمت عالم ماده و نفسانیت و عالم طبیعت است. (تقریرات فلسفه - ج ۳ ص ۲۲۸) بنابراین بستگی دارد ما این آینه ی وجودمان را روبه کدام سمت بچرخانیم. بدان معنا که قلب خود را به کدام سمت ببریم. اگر رو به خدا ببریم، کمالات الهی و اسماء و صفات الهی در آن منعکس می شود اما اگر رو به عالم طبیعت ببریم، مادیات و نفسانیات در آن نقش می بندد. بنابراین قلب سالم آن است که روبه خدا و رو به کمال مطلق باشد. بدیهی است قاب در این حال اموری را نشان می دهد که جلوات و پرتوهای جمیل مطلق هستند.

امام همچنین در **آداب الصلوة** درباره ویژگی عابد حقیقی و نمازگزار واقعی می نویسند - البته قریب به مضمون عرض می کنم - کسانی که عاشق حقیقی اند و نمازشان یک نماز حقیقی است، حرکاتی که انجام می دهند نقشه ی تجلیات قلبشان است. قیام آن ها در پی حقیقتی است که به رویشان گشوده می شود، و با کشف حقیقتی دیگر رکوع می کنند و با شهود حقیقتی سجده می کنند. بنابراین نماز این افراد بازتاب نگرش آن ها و بازتاب رؤیت حقیقت است و در واقع نقشه ی تجلیات قلب آن هاست. (توضیح مطلبی از امام است که در کتاب سرالصلوة در صفحه ۱۱ بیان شده است)

اما خداوند از روی لطف و رحمتی که به بندگان خود دارد همین نمازهای آنان را می پذیرد و همه را نمازگزار می شمارد. اما باید به این نکته توجه داشت که بهره ی افرادی که نماز را فقط در شکل ظاهریش به جای می آورند، بسیار اندک است و آن ها از عبادت خود لذت نخواهند برد و احساس نشاط پیدا نخواهند کرد و قره عینی فی الصلاه برای آن ها اتفاق نخواهد افتاد.

در نگاه امام خمینی (س) درمیان اطاعت ها و عبادتها هیچ عبادتی به مرتبه نماز نمی رسد و نماز معجونی است جامع، که سعادت بشر را تضمین می کند. ازاین رو به کسی که طالب کمال است توصیه می کنند قلب خود را با نور علم و ایمان زینت کند. در چنین شرایطی به خشوع متصف می شود. پس خشوع در هنگام اقامه نماز از نشانه های ایمان به خداست و موجب قبولی نماز او می شود. خشوع یعنی خضوع و تواضع کامل در برابر معبود مطلق که گاهی با خوف و ترس همراه است و گاه با محبت و تفاوت این دو حالت از تفاوت نگرش آنان نشأت می گیرد. زیرا درهرجمالی جلال و درهرجلالی جمال نهفته است. درک جمال و یا درک عظمت جلال بستگی به نوع قلب ها و معرفت آنان دارد. پس انسان با فهم و صفای باطن که لازمه وجودش است می تواند اسماء و صفات حق و مسیر درست را تشخیص دهد و نمازی هم که می خواند نماز حقیقی است. (توضیح مطلبی است که در کتاب آداب الصلوة صفحه ۱۵ آمده است)

ملاهادی حاجی سبزواری می نویسد نماز، جامع عبادت همه مراتب وجود انسان و همه موجودات است. هم انسانی که راست قامت است (هنگام قیام)، هم حیوانی که چهارپاست و بر روی شکم ایستاده (هنگام رکوع) و هم

جماد است به هنگام سجده . انسان با یک رکعت نمازش، عبادت همه ی موجودات را دارد. چراکه خودش همه ی این مراتب را طی کرده است. به قول مولوی از **جمادی مُردم و نامی شدم** . بنابراین هنگامی که انسان یک رکعت نماز می خواند هم به وجهه ی جمادی اش و هم نباتی اش و هم حیوانی اش و نیز انسانی اش پروردگار را ستایش می کند و سلام می کند و نماز حق را به جای می آورد.

خداوند خود را نیز **جزء مصلین** معرفی کرده است. (سوره احزاب آیه ۵۶) **ملائکه** هم نماز می گزارند. ولی نماز هر یک از موجودات متفاوت است که باید در جای خود مورد بحث قرار گیرد. بنابراین وقتی ما نماز می گزاریم با خداوند هم صفت می شویم. حتی اگر ما در هنگام نماز خیلی به محتوای نماز متوجه نباشیم، برای خداوند به این دلیل که امرش را انقیاد کرده و دستور پیغمبرش را می پذیریم، مطلوب است. در مورد اقامه نماز عید فطر و آیات توجه کنیم در **نماز عید فطر** که بعد از سی روز بندگی و سی روز امتثال امر پروردگار و سی روز رؤیت و ملاقات حق در هنگام افطار - که ان شاء الله نصیب شود - خوانده می شود، **نه بار قنوت** می گیریم. در هر مرتبه قنوت هر بار که دست ها را می اندازیم، **افاضه ی رحمت خداوند** را می بینیم که بر بنده اش نازل می شود، دوباره دست ها را بلند کرده و قنوت می گیریم. همین طور فیض و رحمت الهی است که ساری و جاری است تا نه بار این کار را انجام می دهیم. اما در **نماز آیات** عظمت، حشمت و هیبت پروردگار است که جلوه گر می شود. پس رکوع می کنیم، دوباره عظمت می بینیم پس دوباره رکوع (تعظیم) می کنیم و همین طور سه بار و چهار بار و پنج مرتبه. بعضی ها واقعا این نعمت ها و عظمت ها را می بینند و این چنین عمل می کنند. در هر صورت اگر قلب سالم باشد و بتواند حقایق را در خود منعکس کند و حق را ببیند، این چنین قلبی، قلبی سالم و صاف است که کمال الهی در آن ظهور و بروز پیدا می کند.

امام می فرمایند: "و شاید آیه ی شریفه ی سلام هی حتی مطلع الفجر اشاره به این معنا باشد زیرا که این سوره ی شریفه اشاره به مقام نبوت و ولایت است و سوره ی اهل بیت است، چنانچه در روایات است. پس این آیه ممکن است اشاره باشد به سلامت مطلقه ای که از برای ولی مطلق است (سلام هی حتی مطلع الفجر) سلامتی که قلب ولی مطلق دارد. که از اول ورود به ليله ی احتجابات خلقیه که از برای ولی مطلق ليله القدر است." (شرح حدیث جنود عقل و جهل ص ۲۷۵) این ها تشبیهات عرفانی است که به ولی مطلق تعبیر می کند. اول ورود به ليله القدر، ورود به ماده و عالم جسم است که در واقع در تاریکی ماده قرار گرفتن است که به ليله القدر تشبیه می کنند. هر کدام از ما یک وجود روحانی داشتیم ، هنگامی که در عالم جسم قرار می گیریم، می توان آن را به "لیله" تعبیر کرد که معنایش تاریکی جسم است و هنگامی که این ليله برطرف می شود و حقیقت برای ما آشکار می شود تعبیر به "یوم" می شود. یعنی در عالم ماده رفتن را تعبیر به لیل می کنند که همان شب است و از شب بیرون آمدن و به افق نورانی متصل شدن را تعبیر به یوم می کنند که همان روز است.

لیله ولی مطلق کجاست ؟ طبق سخن امام، از اول ورود در لیله ی احتجاجات خلقیه (منظور زمانی که در قالب جسم آمده اند تا با امثال ما و ابوسفیان ها صحبت کنند.) تا مطلع الفجر (که همان طلوع فجر مطلق است که رجوع ولی کامل به مقام قاب قوسین او ادنی است) (که ترک حجب است. از برای ولی مطلق لیله القدر است برای ما هم این چنین است که مادامی که گرفتار مادیات و نفسانیات و حجب طبیعت باشیم، لیل (شب) است . چراکه تاریکی است و ظلمت و جهالت و کفر. هر زمان که از این لیله و ظلمت خارج شویم ،یوم(روز) خواهد شد. و آن لیله ای(شبی) که به روز ختم می شود و ما از این ظلمت خارج می شویم و به نورانیت و حقیقت راه پیدا می کنیم، لیله القدر ما خواهد بود. پس این خود ما هستیم که باید از ظلمت بیرون آییم و شب را سپری کنیم. عالم طبیعت این چنین نیست؛ شب و روز در پی طلوع و غروب خورشید می آیند و می روند. اما خورشید وجود ما با عمل ماست که طلوع می کند و این خود ما هستیم که خورشید وجود خود را تابان می کنیم. هر آگاهی، خروج از ظلمت و یوم است. ما شناسنامه ای داریم که تعداد روز و شب زندگی ما در آن نوشته شده است. اما در شناسنامه حقیقی مان چند روز و شب ثبت شده؟ ما در حقیقت چند ساله هستیم؟ آیا اصلاً به سال رسیده است؟ چند مرتبه برای ما روز شده است؟ آیا اصلاً روزی داریم؟ آیا اصلاً متولد شده ایم یا هنوز در مرحله ی جنینی هستیم (این مطلب توضیح جمله امام است که در صفحه ۲۷۵ کتاب شرح حدیث جنود عقل و جهل آمده است)

تعبیر دیگری که در مورد لفظ لیل درباره ی ائمه گفته می شود، این است که حقیقت وجود ائمه در لیل بود و بر هیچ کس شناخته شده نبودند مگر برای خواص.

از حضرت امام صادق(ع) در کتاب شریف کافی در تفسیر قول خدای تعالی " **الا من اتی الله بقلب سلیم**" نقل شده است که فرمودند: قلب سلیم آن است که ملاقات کند پروردگار خود را در صورتی که در آن احدی غیر از خداوند نباشد. همان طور که گفته می شود قلب مؤمن عرش خداست.

امام صادق(ع) در جایی دیگر می فرمایند: "قلب سالم آن است که سالم باشد از محبت دنیا". محبت دنیا آن چیزی است که انسان را از حقیقت دور می کند. این معنای دنیا را که دنیا چیزی است که ما را به خود متوجه می کند و از حقیقت دور می کند بارها گفته ایم. (شرح حدیث جنود عقل و جهل ص ۲۷۵ و ۲۷۶)

امام خمینی(س) می فرمایند: "و چون دنیا عبارت است از ماسوی الله، از این جهت این معنا در احدی پیدا نشود مگر برای ولی کامل هر دو سخن امام در مورد قلب سلیم به آیه شریفه سوره ی قدر به یک معنا برگردد. و از آنچه مذکور شد حمق نیز معلوم می شود." (شرح حدیث جنود عقل و جهل ص ۲۷۶)

همان طور که گفته شد فهم عبارت است از سلامت قلب، حق بینی، کمال جویی، کمال مطلق خواهی و سرعت انتقال و حمق هم هر آنچه که در مقابل این معنا قرار گیرد. ممکن است فردی بسیار عاقل و زیرک به نظر آید. یعنی بتواند در مدت زمان کوتاهی پول اندک خود را به وسائل ناپسند به بسیار زیاد تبدیل کند. اما این در واقع عقل و فهم نیست بلکه نهایت حمق است. چراکه هرچه بیشتر در این مسیر گام برمی دارد، عقب تر می رود. نیروی او در این مسیر از جنود جهل و ابلیس است و از لوازم فطرت محجوبه است و در مقابل فطرت مخموره قرار دارد. آن فطرتی که ما براساس آن سرشته شده ایم، فطرت مخموره است که فهم لازمه آنست. اما وقتی آن را به ردائل گرفتار می کنیم، می شود فطرت محجوبه یعنی در حجاب می رود و به حمق مبتلا می شود.

امام می فرمایند " فطرت چون محتجب بشود از ادراک حق و روحانیت که جنود الهیه هستند باز می ماند و به دنیا و خود متوجه می شود و در حجاب انیت و انانیت آن هم انیت دنیاییه که آن نیز به حقیقت خود او نیست از تمام مراتب معنویات و جمیع معارف الهیه باز می ماند ". (شرح حدیث جنود عقل و جهل ص ۲۷۶)

اگر این اتفاق برایش افتاد و فطرت او درحجاب رفت نمی تواند کسب معرفت کند. ذائقه چنین انسانی تمایلی به ذوق سخنان حکمی و معرفتی ندارد. گوشه ای شنیدن چنین سخنانی ندارد. اگر اصلاً چشمش به روی حقیقت باز نشده چه چیزی را می خواهد ببیند؟ اگر فطرتش درکی از زیبایی نداشته باشد هر چه قدر برایش از زیبایی ها بگویند ثمری ندارد .